

وضعیت دولت – کشورهای ناتوان در حقوق بین‌الملل معاصر

آرامش شهبازی (نویسنده مسئول) arameshshahbazi@gmail.com

دکترای حقوق بین‌الملل و مدرس دانشگاه

خدیجه جوادی شریف

دانشجوی دکترای حقوق بین‌الملل دانشگاه پیام نور

تاریخ پذیرش: ۹۲/۸/۱۵

تاریخ دریافت: ۹۱/۴/۲۱

چکیده

طبق کنوانسیون مونته ویدئو، دولت به عنوان شخص حقوق بین‌الملل دارای جمعیت دائمی، سرزمین معین، حکومت و توانایی برقراری روابط با سایر دولت‌هاست. دولت خودمختار و مستقل، انحصار به کارگیری اجبار فیزیکی را به صورت قانونی در اختیار دارد. از طرف دیگر، دولت واقعیتی حقوقی است، این واقعیت حقوقی به منزله یک نظام هنجاری می‌تواند به صورت الزام‌آوری، بالاخص به صورت مستقل و مسلط، اعمال اقتدار کند. بر اساس برخی معیارهای عینی، اگر دولتی نتواند در چارچوب مرزهای خود بر سرزمین و مردم خویش اعمال اقتدار نماید و قادر به ارائه خدمات سیاسی به جمعیت خود نباشد و در آن سرزمین جنگ‌های داخلی و نقض‌های گسترده حقوق بشر صورت گیرد اما قادر به حل و فصل این مسائل نباشد، «ناتوان» محسوب می‌شود. برجسته‌ترین نمود ناتوانی دولت، فقدان حکومت مقتدر است. علاوه بر معضلات داخلی، این دولت به خاطر روانه کردن سیلی از آوارگان به دولت‌های همسایه و فراهم کردن زمینه‌های مداخلات بشردوستانه و امکان تبدیل شدن به مأمی برای تروریست‌ها تهدیداتی جدی را متوجه جامعه بین‌المللی می‌کنند. نامیدن یک دولت به عنوان ضعیف یا ناتوان بیشتر مسئله ارزیابی و بررسی بی‌کفایتی آن در اجرای کارویژه‌هایش است. فروپاشی دولت دارای اوصاف داخلی و خارجی است که هم بر جامعه خود و هم بر جامعه بین‌المللی تأثیر می‌گذارد؛ با این حال، این دولت طبق حقوق بین‌الملل معاصر، دولت محسوب می‌شوند هر چند دچار

سوء عملکرد است. در این مقاله ضمن بررسی ماهیت دولت ناتوان در حقوق بین الملل معاصر به مورد عینی و عملی آن در رویه بین المللی خواهیم پرداخت و از خلال این قضیه می‌کوشیم تا برخی ابعاد مبهم قضیه را مورد شناسایی قرار دهیم.

کلیدواژگان: دولت کشور، حاکمیت، فروپاشی، اقتدار، امنیت بین المللی.

مقدمه

در این جهان پهناور، هستند دولت‌هایی که آنچنان در بحران‌های شدید یا خصومت‌های داخلی گرفتار شده‌اند که دیگر برای مهار یا رفع مشکلات خود رمقی برایشان باقی نمانده است؛ تا آن حد که امکان دارد به یک باره فروپاشند و منهدم شوند. این دولت‌ها که دولت‌های «ناتوان» نام گرفته‌اند، نه تنها در استقرار صلح و امنیت در اندرون مرزهای خود عاجز مانده‌اند، صلح و امنیت تمامی جهان را نیز به مخاطره افکنده‌اند و چون قادر نیستند «صلح مدنی» را در جامعه خود به پا دارند، معمولاً هم نخجیر همسایگان‌اند و هم درگیر جنگ‌های داخلی که ممکن است بین المللی شود و در نتیجه منابع طبیعی خاکشان را جولانگاه غارتگران کند و جمعیت کشورش را طعمه آتش و باروت سازد. (فلسفی، ۱۳۸۹: ۱۰۷). اصطلاح دولت‌های ناتوان یکی از جدیدترین اصطلاحات در حوزه ادبیات حقوق بین الملل است. شاید بتوان ادعا کرد که این اصطلاح همین ده یا دوازده سال قبل، یعنی در نخستین سال‌های هزاره سوم میلادی، به معنای امروزی در نظام بین المللی کاربرد حقوقی یافته است. البته مفهوم این اصطلاح سابقه نسبتاً طولانی‌تری داشته و تحت عناوین و تعابیر دیگری تقریباً در طول دو دهه گذشته در حوزه‌های حقوق اساسی، روابط بین الملل و حقوق عمومی به نحوی مطرح بوده است. با این وصف و با قبول این واقعیت که مفهوم دولت‌های ناتوان، به عنوان بخشی از واقعیت سیاسی از زمان ایجاد نظام بین المللی دولت‌ها وجود داشته، از لحاظ تاریخی این مفهوم به دوران استعماری بازمی‌گردد.

با پایان جنگ سرد و تسریع در فرایند جهانی‌شدن^۱، موج تأسیس دولت و اضمحلال دولت‌ها، مسئله دولت‌های ناتوان در سرخط دستور کار سیاست بین الملل و حقوق بشر قرار گرفت (Enzensberger, 1993, p. 12). اندیشمندان روابط بین الملل، معانی مختلفی را برای توصیف این رویداد که با تغییرات بین المللی ایجاد شده بکار بسته و تعابیری مانند دولت‌های

ناتوان^۱ یا فروپاشیده^۲، را به ادبیات حوزه حقوق و روابط بین‌الملل افزوده‌اند. به عبارتی می‌توان گفت دولت ناتوان وصف دولت‌های ضعیف، بی‌ثبات^۳ و در حال فروپاشی^۴ است.^۵

به هر حال، اصطلاح دولت‌های ناتوان همزمان با طرح تعبیری چون دولت‌های حامی تروریسم در کانون توجهات جامعه بین‌المللی قرار گرفت. در واقع به نوعی می‌توان گفت که این مفهوم از مفاهیم دوران بعد از جنگ سرد است که با پایان یافتن جنگ سرد و برچیده شدن سنگرهای مبارزه میان دو بلوک شرق و غرب، شعار مبارزه علیه فتنه تروریسم، جایگزین شعار مقابله یا تهاجم گسترده کمونیسم شد. وزیر امور خارجه دولت ریگان، تروریسم مورد حمایت دولت را طاعون در حال گسترش خواند که از طرف مخالفان تمدن دامن زده می‌شود.^۶ (Chomsky, "Superpower and failed states") به این ترتیب، مشابه تدابیری که امروزه از طرف کشورهای توسعه یافته و صنعتی در مورد دولت‌های ناتوان اتخاذ می‌شود، در اوایل برضد دولت‌های حامی تروریسم اتخاذ می‌شد.^۷

تاریخ نشان می‌دهد گسترش تروریسم بین‌المللی، فعالیت‌های جنایی فراملی و منافع غربی در دولت‌های ناتوان همزمان روی می‌دهد. نمونه‌های روشنی وجود دارد که نشان می‌دهد که عجز دولت با دنیای مخفی^۸ آمیخته است، مانند سومالی و افغانستان. همیشه نگرش حاکم این بوده است که فعالیت‌های جنایی و تروریسم بین‌المللی را به دولت‌های در حال فروپاشی یا فروپاشیده نسبت دهند. (Minh Nguyen, March, 2005, p. 5)

تا سال ۱۹۹۴، واژه دولت‌های ناتوان هنوز به اندازه کافی مصطلح نشده بود. به همین دلیل دولت کلینتون لیست دولت‌های تروریست و حامی تروریسم را به گونه‌ای گسترش داد که

1. Failed State
2. Collapsed State
3. Fragile
4. Decaying
5. See the Concluding Statement by the United Nations Secretary-General Boutros Boutros Ghali of the United Nations Congress on Public International Law: Towards the Twenty-First Century: International Law as a Language for International Relations (13-17 March 1995, New York), Documents, p. 9.
6. <http://www.911reivw.org/news/superpower-and-failed-states.html>, visited at: 12/03/2011.
7. Ibid.
8. Covert World

دولت‌های سرکش^۱ را هم در بر گیرد. اندکی بعد اصطلاح دولت‌های ناتوان در اسناد رسمی این کشور نیز راه یافت. بیل کلینتن برای اولین بار در سال ۱۹۹۹ در برنامه استراتژی ملی خود از دولت‌های ناتوان به عنوان یکی از تهدیدها بر ضد منافع ملی این کشور نام برد.^۲ (E. RICE, The new national security strategy, 2003, p.116) به هر حال، چنین به نظر می‌رسد که دولت‌هایی که چنین وضعیتی دارند و نظم و قانون به طور کلی در آنها بی‌توجهی همراه شده و در بحبوحه آشفتگی ناشی از غلیان خشونت فروپاشیده شده‌اند، همچنان همانند شبی بر روی نقشه جهان وجود دارند.

در هر حال، به لحاظ مفهومی با این که مفهوم دولت‌های ناتوان مفهوم مبهمی نیست، اما به علت این که با مفاهیم سیاسی و امنیتی در ارتباط است، مفهوم بحث‌برانگیزی است. دولتی که هسته مرکزی آن فاقد اقتدار است، در معرض مداخله دولت‌های دیگر یا سازمان‌های بین‌المللی در امور داخلی خود است و حتی بدتر ممکن است مورد حمله پیش‌گیرانه دیگر دولت‌ها قرار گیرد (Nguyen, op. cit., p.1). تأملی در ویژگی‌های دولت ناتوان به رفع ابهام از این مسئله چالش‌برانگیز کمک خواهد کرد.

۱- ویژگی‌های اصلی دولت ناتوان

هیچ نوع اجماع قابل قبولی در این خصوص که کدام ملت‌ها در دسته دولت‌های ناتوان جای می‌گیرند وجود ندارد. اندیشمندان، دولت‌های جانشین برای یوگسلاوی سابق یا اتحاد شوروی را به عنوان یک مدل قابل توجه در این خصوص در نظر می‌گیرند. با پایان یافتن جنگ سرد خصومت‌های نژادی، قومی و مذهبی، یا تمایلات استقلال‌طلبی مناطق، که با قدرت‌های دیکتاتوری سرکوب می‌شد، آغاز گردید. از این دولت‌ها بیش از دوازده دولت جانشین مانند صربستان، بوسنی، کروواسی متولد شدند که بعضی از آنها به دولت‌های همسایه خود پیوستند و برخی در اداره خود به عنوان یک دولت مستقل با مشکل مواجه بودند (Yoo, 2011, p. 5). دسته دیگر از دولت‌های ناتوان در آفریقا و آسیا ظهور یافتند؛ که با آغاز دوره استعمارزدایی، تعداد دولت‌های بعد از جنگ جهانی دوم به سه برابر افزایش یافت (Ibid). برخی از این دولت‌ها از حق تعیین سرنوشت بدون داشتن قابلیت خودمختاری برخوردار بودند. جنگ سرد

1. Rogue states

2. [Http://www.brooking.du/comm/policybriefs/pb11.htm](http://www.brooking.du/comm/policybriefs/pb11.htm) , visited at: 12/03/2011.

باعث شد برخی از این دولت‌ها مانند سومالی و اتیوپی به حیات خود ادامه دهند، اما با فروپاشی شوروی کمک‌های ارائه شده به آنها پایان یافت. دسته سوم از دولت‌های ناتوان عبارت است از مللی مانند هائیتی یا افغانستان که به لحاظ تاریخی در برخورداری از یک حکومت کاملاً کارآمد و مقتدر در سرزمین خود به خاطر رقابت‌های قبیله‌ای و جنگ‌های داخلی ممتد با مشکلات قابل توجهی مواجه‌اند (Ibid).

قبل از توصیف دولت ناتوان باید مشخص شود که کارویژه‌های یک دولت مقتدر چیست تا وجوه افتراق دولت‌های مقتدر، ضعیف و فروپاشیده پس از بررسی اوصاف دولت‌های ناتوان مشخص گردد. دولت کارآمد و مقتدر باید قادر به ارائه خدمات سیاسی به شهروندان خود باشد. منظور از خدمات سیاسی این است که دولت باید چندین نوع خدمت به مردم ارائه کند که اولین و مهمترین آن، تأمین امنیت است. امنیت هم در برابر دنیای خارج و هم در داخل کشور. دولت باید مرزهای خود را از هجوم کشورهای دیگر و نفوذ تروریست‌ها محافظت کند و در داخل با برقراری عدالت و حاکمیت قانون از وقوع جرم، جلوگیری کند یا به مبارزه با جنایت‌کاران و قانون‌شکنان برخیزد و تهدیدات هجمه‌های داخلی را نسبت به نظم داخلی به حداقل رساند. همچنین باید امنیت انسانی را با فراهم کردن فرایندهایی در جهت حل مشکلات شهروندان با دولت و نیز با دیگر شهروندان را بدون توسل به اسلحه و زور تأمین کند. ارائه سایر خدمات کاملاً بستگی به معیار امنیت دارد. دولت مدرن با تدوین قوانین الزام‌آور و هنجارهای مناسب با ارزش‌های جامعه به اختلافات بین مردم فیصله می‌دهد، از مالکیت و معاملات مردم محافظت می‌کند و با ایجاد سیستم قضایی کارآمد، انصاف و عدالت را در جامعه اعتلا می‌بخشد (Nguyen, op.cit.). دومین کارویژه دولت مقتدر، دادن آزادی مشارکت در فعالیت‌های سیاسی از طریق فرایندهای قانونگذاری، دادگاه‌ها و با احترام به حقوق بنیادی بشر و حقوق سیاسی و مدنی شهروندان است. (Ibid). دیگر خدماتی که شهروندان انتظار دارند دولت خدمتگزار به آنها ارائه دهد عبارت است از: خدمات بهداشتی و مراقبت‌های پزشکی، آموزش و پرورش، ساختن مدارس و راه‌های ارتباطی مانند جاده‌ها، راه‌آهن، بندرگاه‌ها و دیگر زیرساخت‌های فیزیکی، ارائه نظام پولی و بانکی و پول ملی، اعتلای جامعه مدنی و حمایت از محیط زیست (Ibid, Yoo p. 6-ff.).

دولت با در اختیار داشتن قدرت سیاسی، ابزارهای فشار، امکانات اقتصادی و تسلیحاتی را در دست می‌گیرد و بر افراد انسانی موجود در سرزمینش اعمال اقتدار می‌کند و از اطاعت و فرمانبرداری و فرمانروایی است که نظم و آرامش اجتماعی برقرار می‌شود (قاضی، ۱۳۸۴: ۶۴).

قدرت سیاسی دولت یک قدرت واقعی است، یعنی قدرتی که تابع هیچ قدرت دیگری نیست و فقط از مقررات حقوق بین‌الملل تبعیت می‌کند و خود در امور داخلیش تصمیم‌گیری می‌کند (ضیایی بیگدلی، ۱۳۸۲: ۲۱۰).

دولت‌های مقتدر به خوبی از عهده کارویژه‌های اساسی خود برمی‌آیند، امنیت در جامعه برقرار است و مردم از حقوق سیاسی و مدنی خود بهره‌مندند و در رفاه اقتصادی و اجتماعی به سر می‌برند. اما دولت ضعیف به خاطر شرایط بد اقتصادی یا جغرافیایی، استبداد، سوءمدیریت و یا تهاجم‌های خارجی و تنش‌های بین گروه‌های قومی و مذهبی از عهده انجام کارویژه‌های خود قاصر است. معمولاً در منطقه‌ای از کشور بین گروه‌های مختلف درگیری وجود دارد و دولت قدرت چندانی برای ارائه خدمات به شهروندان ندارد. در عین حال نامیدن یک دولت به عنوان ضعیف یا ناتوان بیشتر مسئله ارزیابی و بررسی عدم کفایت در اجرای کارویژه‌های یک دولت است. ارتباط بین این عناوین آنچنان ظریف است که آنها را در معرض تفاسیر مختلف قرار می‌دهد، اما قصد آن نداریم که چارچوب تحلیلی برای طبقه‌بندی دولت-کشورها ارائه دهیم و تنها به بررسی ویژگی‌های داخلی و خارجی دولت-کشور ناتوان می‌پردازیم. در یک تقسیم‌بندی منطقی اوصاف ممیز فروپاشیدگی دولت را می‌توان در قالب دو مقوله اصلی تقسیم کرد: داخلی و خارجی. مقوله اول از رابطه بین دولت ناتوان و جامعه آن بحث می‌کند و مقوله دوم به روابط دولت ناتوان با جامعه بین‌المللی در کل می‌پردازد. از آنجا که اسباب اوصاف خارجی فروپاشیدگی دولت اساساً از اوصاف داخلی و به بیان بهتر از فروپاشی حکومت مقتدر و کارآمد نشأت می‌گیرند، این دو مقوله به هم مرتبط هستند. از این رو در این فصل به بررسی اوصاف داخلی دولت ناتوان می‌پردازیم تا مشخص شود یک دولت ناتوان در سطح ملی چه وضعیتی دارد و آیا قادر به تحقق کارویژه‌های خود در قبال جمعیت خود است یا نه؟ در مبحث بعد از خصیصه‌های خارجی دولت ناتوان بحث خواهد شد تا عیان شود که این دولت در سطح بین‌المللی چه وضعیتی دارد.

۱-۱- آثار و اوصاف داخلی دولت فروپاشیده

دولت ناتوان در چارچوب مرزهای خود دارای اوصافی است که جمعیت خود را متأثر می‌سازد و این امر ناشی از برجسته‌ترین نمود داخلی فروپاشی دولت یعنی نبود حکومت مقتدر است که دیگر اوصاف دولت ناتوان از این نمود اصلی ناشی می‌شود. نبود واقعی حکومت به عدم قابلیت

کلی دولت ناتوان در اجرای نظم و قانون منجر می‌شود؛ با این وصف اعمال کارویژه‌های قانونگذاری، اجرایی و قضایی به ندرت صورت می‌گیرد یا به شدت محدود می‌شود و به عبارت دیگر حاکمیت قانون و سیاست اجرایی در معنای واقعی وجود ندارد. این امر زمینه‌ای را فراهم می‌سازد که بر اساس آن فرامین حکومتی در بخش‌های وسیعی از دولت قابلیت اجرایی ندارد. بحران‌هایی که در سومالی، جمهوری دموکراتیک کنگو، لیبریا و سیرالئون روی داد، همگی دارای این ویژگی اصلی فروپاشی دولت با شدت و حدتی بیشتر یا کمتر بودند (Kreijen, op. cit., p. 86). به هر حال، لازم است تا این امر از جنبه‌های گوناگون مورد توجه قرار گیرد.

۱-۱-۱ - به لحاظ جغرافیایی و سرزمینی

اوصاف فروپاشی دولت از جنبه‌های مختلفی قابل بررسی است، برای مثال از نظر جغرافیایی و سرزمینی. با این وصف، گرچه فروپاشی دولت - کشور اساساً مسئله‌ای درون‌مرزی است، اما ناخواسته آثاری برون‌مرزی به همراه دارد و به همین دلیل پیش از این که انفجار ساختارهای قدرت باشد، نوعی انفجار از درون است نتیجه چنین امری نیز عموماً تنها تجزیه دولت نیست، بلکه فروپاشی و تلاشی دولت است (Thürer, 1999, p.733). و از آنجا که فروپاشی دولت اصولاً عبارت است از ناتوانی دولت در اعمال کنترل سیاسی لازم؛ (Kreijen, op. cit., p. 92). چنین می‌توان اذعان داشت که در معنای دقیق کلمه، این امر با وجود قدرت واقعی و صوری گره خورده و از آن غیر قابل تفکیک است، لاجرم مسئله‌ای ذاتی و درون‌زاد است نه خارجی و برون‌زاد (Ibid).

برای نمونه، سومالی یک دولت ناتوان با اشکال پیچیده قبیله‌گرایی، مذهب‌گرایی، فساد اداری و تجارت غیرقانونی اسلحه، انسان و مهاجرین مواجه است به گونه‌ای که نظام حقوقی و قضایی موجود برای مقابله با فساد اجتماعی راه به جایی نمی‌برد (تقی‌زاده، ۱۳۹۰: ۵۵).

۱-۱-۲ - به لحاظ حقوقی و سیاسی

فروپاشی دولت از لحاظ حقوقی و سیاسی عبارت است از تلاشی درونی نظم و قانون. از این لحاظ تأکید بر نوعی از هم‌پاشیدگی کلی یا نسبتاً کلی در ساختارهای تضمین‌کننده نظم و قانون است تا چندپارگی دولت که در جنگ‌های داخلی روی می‌دهد و شورشیان نظامی یا شبه‌نظامی برای تقویت موقعیت خود در دولت یا برای جدایی می‌جنگند (Thurer, op. cit., p. 733). برای مثال تلاشی کلی یا حدوداً کلی اقتدار حکومتی در جمهوری دموکراتیک کنگو منجر به

موج عظیم خشونت نشد، اما در سومالی و لیبیا خلافت ناشی از تلاشی دولت با درگیری میان گروهک‌ها پر شد. در همین خصوص مایکل ایگناتیف با رویکردی ماکیاولی معتقد است عنصر اساسی سازنده یک دولت کارآمد، حضور مستمر نظم و قانون است که با تثبیت چنین امری رعایت حقوق بشر و وضع خدمات عمومی بر آن پایه شکل خواهد گرفت و تداوم خواهد یافت (Ibid., p. 734).

از سوی دیگر، ویلیام زارتمن با رویکردی مبتنی بر قرارداد اجتماعی، فارغ از عناصر سازنده حکومت توانمند (در مقابل حکومت ناتوان)، عدم امکان اجرای کارویژه‌های حکومتی را مهمترین علت ناتوانی دولت قلمداد می‌کند. او همچنین اضافه می‌کند از آنجا که این امر پدیده پیچیده‌ای^۱ است و لذا همانند یک شورش، کودتا و اغتشاش صرف نیست، وضعیتی حادث خواهد شد که بر اساس آن سازمان، اقتدار، قانون و نظم سیاسی دولت از هم فرو می‌پاشد (Ibid).

در سومالی در سال ۱۹۹۱، با برکناری محمد باره، حکومت مرکزی درهم ریخت و حکومت غیرمتمرکز و هرج و مرج بر سومالی حاکم شد (تقی‌زاده، همان: ۵۹). با برکناری باره استبداد بر سومالی چیره گشت. گفته می‌شود نه تنها سومالیایی‌ها به نظم آنارشی قبیله‌ای بازگشتند بلکه رهبران نظامی حزبی آخرین تکه‌های ساختار اجتماعی سومالی را نیز درهم شکستند.

۱-۱-۳- به لحاظ جامعه‌شناختی و اقتصادی

از دست رفتن حق انحصاری استفاده مشروع از ابزار قدرت، مشخصه بارز دولت فروپاشیده است. در چنین وضعیت ارتش عملاً به خاطر کمبود بودجه ملّی دچار بی‌نظمی شده و فاقد تجهیزات لازم خواهد شد و به نظم دورنی نیروی انتظامی نیز خلل وارد می‌شود. از دست رفتن استفاده مشروع از قدرت به درگیری‌های جناحی در سراسر دولت منجر می‌شود و نیروهای حکومتی با جناح مخالف مسلح برخورد می‌کنند. در صورت اخیر ممکن است این جناح‌ها مدّعی حکومت‌های مشروع و رقیب باشند و یا ممکن است هیچ ادّعایی نداشته باشند و صرفاً به صورت احزاب یا گروهک‌های جنایت کار عمل کنند (Kreijen, op. cit., p. 87). به این ترتیب در صورتی که بخش‌های مختلفی از سرزمین دولت تحت کنترل عملی گروه‌های مختلف شبه‌نظامی در آید، هیچ یک از جناح‌های مسلح از قدرت الزام‌آور برخوردار نخواهند بود و قدرت کافی نخواهند داشت تا بتوانند وقفه‌ای را که در امر حکومتی حاکم شده است از

بین ببرند. با این وصف، اختلافات و درگیری‌های شدید جناحی دولت را به سمت آنا‌رشی سوق می‌دهد و چنین مسیری عملاً طی فرایند فروپاشی تدریجی یک دولت قلمداد می‌شود. به هر حال، به لحاظ جامعه‌شناختی مسئله دولت‌های ناتوان عملاً با فروپاشی هسته مرکزی حکومت برابری می‌کند (Thurer, op. cit., p735). در این دولت‌ها نیروی انتظامی، نظام قضایی و دیگر دستگاه‌های تأمین‌کننده نظم و قانون یا وجود ندارند و یا بطور عملی^۱ قادر به فعالیت نیستند (Ibid). در بیشتر موارد آنها برای مقاصد غیر از مقاصد اصلی خود استفاده می‌شوند. در همین خصوص برای مثال در کنگو شبه نظامیان به گروه‌های مسلح غارتگران تبدیل شده بودند و فرماندهان واحدهای نظامی برای غنی کردن خود سود می‌جستند؛ به عبارت دیگر منابع اقتصادی دولت به نفع خصوصی این نیروها مورد استثمار قرار می‌گرفت و باعث می‌شد مقامات به جرایمی مانند معامله مواد مخدر و قاچاق تسلیحات نظامی روی آورند. در قضیه‌ای دیگر، در بوسنی و هرزگوین، جایی که نیروی پلیس تحت کنترل صرب‌ها بود، صرب‌ها و جایی که در کنترل کروات‌ها بودند، کروات‌ها در امان بودند و در جایی که هر دو گروه اعمال نفوذ می‌کردند، هیچ کدام در امان نبودند (Ibid).

از سوی دیگر دولت ناتوان به خاطر از دست دادن قدرت استفاده مشروع از زور قادر به حمایت از شهروندان خود نیست. در چنین حالتی نیروهای حکومتی خود به بزرگترین تهدید بر ضد جمعیت دولت تبدیل می‌شوند. گروه‌های مسلح هیچ محدودیتی برای خود نمی‌شناسند و ظلم به افراد شهروند به امر شایعی تبدیل می‌شود (McGreal, 2001, p. 3). به این ترتیب از دست دادن انحصار استفاده مشروع از قدرت به طرز چشمگیری از حمایت‌های حقوق بشری و نظارت‌های حقوق بشر دوستانه می‌کاهد (Thürer, op. cit., pp. 740-6).

در وضعیت دولت ناتوان، در حالی که بازیگران غیردولتی کنترل منابع طبیعی و جمعیت را در دست می‌گیرند؛ حکومت نمی‌تواند خدمات عمومی به جمعیت خود عرضه کند؛ اقتصاد می‌پاشد و فقر و گرسنگی، سیل عظیمی از آوارگان و فجایعی حقوق بشری را به دنبال خواهد داشت (Rotberg, 2004).

از سوی دیگر به خاطر نبود اقدامات کنترلی در دولت ناتوان بخش خصوصی به طور چشمگیری رونق می‌گیرد، بدین شکل که بخش عمومی را برحسب درآمدهای دولت، از هستی ساقط می‌کند و با ایجاد بازارهای سیاه تنزل اقتصادی را تسریع می‌بخشد و کنترل منابع

طبیعی به دست گروه‌های کوچکی از افراد می‌افتد که درآمدهای حاصل از آن را نصیب خود می‌کنند، در حالی که این درآمدها به‌طور طبیعی باید صرف مصارف عمومی گردد (Kreijen, op.cit., p.88). غصب بخش عمومی منجر به افزایش میزان ناخوشایندی از فساد و اعمال غیرقانونی در اقتصاد سیاسی می‌شود. بنابراین از دست دادن مشروعیت حکومت، عدم کارآیی بخش عمومی و فروپاشی اقتصادی، مشخصه‌های یک دولت ناتوان است. (Rotberg, Summer 2002, pp 85-96). همزمان که زیرساخت‌های فیزیکی از بین می‌روند و معیارهای زندگی به سرعت کاهش می‌یابد، معمولاً درگیری‌های شدید داخلی بروز می‌کنند، درگیری‌هایی که معمولاً ریشه در رقابت‌های طولانی قومی، مذهبی یا منطقه‌ای دارند (Ibid., pp. 85, 86).

وحشیگری و شدت استفاده از خشونت در دولت‌های ناتوان امری شایع است (Ibid). در لیبریا همهٔ اقشار جامعهٔ بزرگسالان، جوانان و حتی کودکان دچار جنون جمعی شده بودند و فروپاشی نهادهای دولتی را خواستار بودند. این‌گونه درگیری‌های داخلی که مشخصهٔ بارز آنها، پویایی زیاد و غیرقابل پیش‌بینی و استفادهٔ افراطی از زور و خشونت است، در تضاد کامل با استفاده سیستماتیک و کنترل می‌شود و در برخی موارد حتی سازوکارهای منشور ملل متحد برای تحدید و کنترل مخاصمات بین‌المللی را نیز تحت‌الشعاع قرار می‌دهد (Ibid).

دولت‌های ناتوان میزان زیادی از فقر شدید، مرگ‌ومیر نوزادان، مرگ‌ومیر در اثر بیماری، سطح پایینی از رشد اقتصادی، سرمایه و سرمایه‌گذاری و آموزش و پرورش را تجربه می‌کنند که البته با توجه به برخی مؤلفه‌ها در برخی مناطق خصلت بومی یافته است (Yoo, op. cit., p. 7).

حق تعیین سرنوشت و مشارکت در فرایندهای سیاسی از جمله مشارکت آزاد در انتخابات منصفانه و برقراری دموکراسی و حمایت از حقوق اقلیت‌ها نیز در فرایند تشدید وضعیت دولت ناتوان تأثیرگذار و از آن تأثیرپذیر است. (Schmalenbach, 2009, pp. 234-235). اگر یک دولت به شهروندان خود اجازهٔ مشارکت آزادانه و کامل را در اعمال سیاسی ندهد و اگر به حقوق و آزادی‌های اساسی و بنیادی و حکومت قانون احترام نگذارد، دولت در درون خود کانون ناآرامی و بی‌ثباتی را پرورش می‌دهد. نهایتاً دولت باید زیرساخت‌های فیزیکی (مانند جاده‌ها و راه‌آهن) و خدمات اولیه (مانند مدرسه، آب، مراقبت‌های بهداشتی ثبات ارزی) را فراهم کند. دولتی که بعد از بلایای طبیعی یا انسانی قادر یا مایل به ارائهٔ تسهیلات نباشد، عملاً دولتی توانمند محسوب نمی‌شود (Ibid).

سومالی کشوری است که هنوز هیچ اداره مرکزی، منطقه‌ای برای ارائه خدمات عمومی ندارد، خدماتی در زمینه‌های برق، ارتباطات و بهداشتی ارائه نمی‌شود. مردم با کمبود آب آشامیدنی مواجه هستند و منابع تولیدی هم در سطح شهر و هم در سطح روستا کاملاً از بین رفته‌اند؛ آنارسی همچنان بیداد می‌کند. بیست‌ویک سال از فروپاشی دولت-کشور سومالی می‌گذرد، اما دولت-کشور هنوز درگیر جنگ‌های داخلی است، درحالی‌که بدون داشتن کوچک‌ترین نشانه‌ای از شکل یک جمهوری باثبات، تولید نسل همچنان ادامه دارد^۱ (Draper, 2009, pp. 17-26).

تا سال ۱۹۹۲ سطح تخریب چنان بود که جمعیت قابل توجهی از مردم سومالی از امکانات اساسی امرار معاش محروم بودند. استفاده عامدانه از غذا به عنوان اسلحه و شرایط آب‌وهوایی نامطلوب، فجایع انسانی را به بار آورد (Kreijen, op. cit., p. 69).

بدین ترتیب تنش‌های سیاسی میان گروه‌های مختلف در سومالی همچنان به شدت در جریان است؛ بحرانی که سال‌هاست صلح و امنیت و روند توسعه منطقه‌ای را با مشکلات عدیده‌ای مواجه نموده است (تقی‌زاده، همان: ۶۱).

۱-۱-۶- فروپاشی دولت: فقدان قابلیت و عدم اقتدار

با توجه به بیانات قبلی، می‌توان ادعان داشت که مهم‌ترین اساس فروپاشیدگی یک دولت، فقدان قابلیت یا عدم اقتدار است و بس. بدین سان، فروپاشیدگی دولت، عدم توانایی اداره دولت به منزله یک دولت مدرن در حقوق بین‌الملل معاصر است. در داخل دولت ناتوان، عدم توانایی جهت برقراری میزان حداقلی از نظم سازمانی هنجاری مورد نیاز برای دولت بودن وجود دارد؛ از این رو، وضعیت کلی بی‌نظمی و آنارسیسم، توصیف‌گر فروپاشیدگی دولت است. بنابراین، چهره دولت ناتوان را می‌توان در قالب نوعی هویت مختل و فروپاشیده ترسیم کرد. در چنین وضعیت فروماندگی وضعیتی را ایجاد می‌کند که به‌طور کامل با رفتار سازمان یافته و متمرکز دولتی که تصور می‌شود امور داخلی خود را تحقق می‌بخشد در تضاد قرار می‌گیرد (Gerard Kreijen, op. cit, p.89).

اما هر دولتی که در ذات خود قادر به تأمین مفهوم آرمانی از دولت نباشد، دولت ناتوان محسوب نمی‌شود. بنابراین، دولت ناتوان دولتی است که قادر به اجرای «باید»‌های حاکمیتی

1. Available at: <http://ngm.nationalgeographic.com/print/2009/09/somalia/draper-text>.
Visited at; 20/08/2011

خود در تمام جوانب اساسی آن نیست (Ibid., p. 97). این دولت حتی قادر نیست مهمترین کارویژه‌های یک دولت و به عبارت دیگر هر چیزی که برای جمعیت خود به عنوان نهادی از اجتماع انسانی مهم است، محقق سازد. فقدان نظم و قانون و عدم توانایی تأمین خدمات سیاسی شهروندان و عدم انحصار استفاده قانونی از زور، به طور خلاصه فقدان تمام آنچه دولتی را دولت مطلوب می‌سازد، مواردی هستند که دولتی را به دولت ناتوان تبدیل می‌کنند (Ibid.).

مسئله قابل توجه در خصوص فروپاشی دولت این نیست که هسته مرکزی نمی‌تواند اعمال کنترل کند؛ به عبارتی این نیست که حکومت قادر به مقاومت در برابر مخاطرات آتی نیست، بلکه مشکل اینجا است که هسته مرکزی نتوانسته است اعمال کنترل نماید، بدین معنا که حکومت پیش از هرگونه رویدادی که دولت را در مخاطره قرار دهد، قادر به ابراز وجود یا استفاده از اقتدار بالقوه خود نیست (Ibid., p. 93). بنابراین فروپاشیدگی دولت در اساس مسئله اضمحلال دولت نیست، بلکه مسئله عدم تثبیت ساختارهای داخلی دولت است. البته باید افزود که فروپاشیدگی دولت با تمام ویژگی‌های مشخص خود مفهومی نسبی است و مسئله‌ای از یک مقیاس متغیر است. دولت‌های ضعیف ممکن است به دولت ناتوان تبدیل شوند. این نتیجه منطقی مفهوم ایده آلیستی از دولت است که لاجرم خروج از الزامات فروپاشیدگی دولت را موجب می‌شود؛ با این حال تمییز بین اوضاعی که فروپاشیدگی دولت را منجر می‌شود و وضعیت‌هایی که این امر را به دنبال ندارند، کار دشواری است. زیرا علل مختلفی ممکن است نتایج مشابهی را به دنبال داشته باشند؛ به عبارت دیگر، نقض‌های شدید حقوق بشر که آوارگان زیادی را به دولت‌های دیگر راهی می‌کند، ممکن است نشان‌دهنده فروپاشیدگی دولت باشد، اما لزوماً این گونه نیست. به همین نحو حکومت‌های خودکامه و دیکتاتوری که به لحاظ مفهومی و به خاطر آتکای بر کنترل حکومتی متفاوت از دولت فروپاشیده هستند نیز ممکن است نتایج این‌چنینی به دنبال داشته باشد.

دولت‌های ناتوان بدون استثنا محصول فروپاشیدگی ساختارهای قدرت هستند که تأمین‌کننده حمایت سیاسی از قانون و نظم می‌باشند، روندی که عموماً با اشکال آنارشیک زور و خشونت داخلی ایجاد و همراه شده است. دبیرکل پیشین سازمان ملل متحد، پطروس پطروس غالی این حالت را چنین توصیف می‌کند: «...مشخصه‌های این‌چنینی برای دولت‌های ناتوان قابل ذکر است: فروپاشی نهادهای دولتی علی‌الخصوص نیروی انتظامی و نظام قضایی در اثر فلج حکومت و نقض قانون و نظم و سرقت و هرج و مرج عمومی نه فقط عملکردهای حکومت

به حالت تعلیق درمی‌آید، بلکه دارایی‌های آن نابود یا چپاول می‌شود و مقامات مجرب یا کشته می‌شوند یا از دولت فرار می‌کنند.....» (Boutros, 1995, p. 9).

۲-۱- آثار و اوصاف خارجی فروپاشی دولت

ناتوانی واقعی که علت اصلی فروپاشیدگی دولت است، اثر دوجانبه دارد؛ بدین معنا که از وضعیت داخلی به روابط خارجی دولت ناتوان گسترش می‌یابد. به لحاظ داخلی، ناتوانی، فقدان نظم و قانون را به بار می‌آورد که آن هم فقدان عامل مسئول و عدم کنترل واقعی سرزمینی را در پی دارد که به طرز مؤثری قابلیت دولت را برای ایفای تعهدات خارجی خود به عنوان تابع اصلی حقوق بین‌الملل تضعیف می‌کند.

استراتژی امنیت ملی ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۰۲ اعلام کرد که «دولت-کشورهای ناتوان خطر بزرگی را برای منافع ملی ما به‌عنوان یک دولت قدرتمند ایجاد می‌کنند.» (Yoo, p.8). استراتژی امنیت اتحادیه اروپا در سال ۲۰۰۳، دولت‌های ناتوان را به‌عنوان «پدیده نگران‌کننده» شناسایی کرد (A Secure Europe in a Better World 4 (Dec. 12, 2003)). در حالی که شورای امنیت سازمان ملل متحد در سال ۲۰۰۵ اذعان کرد که در صورتی که دولت‌ها فرومانده شوند، مردم جهان از امنیت، توسعه و صلح - که حق آنهاست - بی‌بهره خواهند بود (In Larger Freedom: Towards Development, Security, and Human Rights for All, U.N. Doc. A/59/2005 (Mar. 21, 2005)).

اما از نقطه نظر تاریخی هنوز آشکار نیست که چرا فروپاشیدگی داخلی یک دولت تهدید جدی بر ضد صلح و امنیت بین‌المللی محسوب می‌شود (Yoo, op. cit., p.8). از آغاز دوران صلح و ستفالیبا، که دولت را به‌عنوان بازیگر اصلی در امور بین‌المللی تدوین کرده بود، تا پایان جنگ جهانی دوم درگیری میان دولت‌ها تهدید بزرگتری برای صلح و امنیت بین‌المللی تلقی می‌شد (Ibid). جنگ‌های میان دولت‌ها، ملل اروپایی را در قرون هفده و هجده به ستوه آورده بود و اوج آن، جنگ جهانی اول بود که ۱۳ تا ۱۵ میلیون نفر کشته شدند. جنگ جهانی دوم به مراتب کشتگان زیادی داشت: حدود ۶۵ تا ۷۵ میلیون نفر (Leitenberg, 2006, p. 9). جای شگفتی نیست که منشور ملل متحد، که در بجهت جنگ جهانی دوم تدوین شد، توسل به زور جهت حل و فصل اختلافات مابین دولت‌ها را به‌عنوان تهدید اصلی بر ضد صلح و امنیت بین‌المللی معرفی کرد (U.N. Charter Art. 1). این عمل با ممنوعیت کلی توسل به زور میان دولت‌ها به استثنای موارد دفاع از خود یا با مجوز شورای امنیت پاسخ داده شد. شورای امنیت

تنها به منظور حفظ صلح و امنیت بین‌المللی می‌تواند چنین مجوزی را صادر کند. امور داخلی دولتی به عنوان مبنای عمل شورای امنیت نخواهد بود. به هر حال نظام حقوقی بین‌المللی مداخله در امور داخلی دولت‌های دیگر را به عنوان عذری برای جنگ‌های تهاجمی در نظر می‌گیرد، نمونه آشکار آن رویه آلمان نازی بود. بنابراین منشور ملل متحد «ملل متحد را از مداخله در اموری که اساساً در حوزه صلاحیت داخلی دولت‌ها است» منع می‌کند و از «تمامیت ارضی» و «استقلال» سیاسی دولت‌ها حمایت می‌کند (منشور ملل متحد، ماده ۲).

جنگ سرد آرامش و ثبات بین‌المللی نسبی را در بین دولت‌ها به ارمغان آورده بود، در حالی که در آن هنگام درگیرهای داخلی بسیار ویرانگر شده بودند. تعداد جنگ بین‌کشوری بسیار بیشتر از دوره‌های قبل (۳۸ جنگ بین‌کشوری در ۱۹۹۵-۱۹۴۵) بود، اما بعد از افزایش چشمگیر تعداد دولت‌ها، تعداد جنگ‌های بین‌کشوری به خاطر رقابت ابرقدرت‌ها و اختراع سلاح‌های اتمی کاهش یافت (Yoo, op. cit., p.9). با کاهش جنگ بین‌کشوری درگیری‌های مسلحانه داخلی افزایش یافت. بر اساس یک ارزیابی، جنگ‌های داخلی ۷۷٪ از کل درگیری‌های مسلحانه از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۵ تشکیل می‌داد (Holsti, 1996, p.24).

خسارات ناشی از جنگ‌های مسلحانه داخلی هر چند تأسف بار است، اما ممکن است به خودی خود صلح و امنیت بین‌المللی را تهدید نکند. اگر درگیری به یک دولت واحد محدود شده باشد ممکن است امنیت دیگر ملل را تهدید نکند. گرچه دولت‌ها ممکن است نقض‌های حقوق بشری را - که غالباً با جنگ‌های داخلی همراه است - شاهد باشند، اما ملت‌ها ممکن است نقض‌های فاحش حقوق بشری را همانند لطماتی وارد بر جمعیت خود به خاطر آثار روانی ناشی از آگاهی از نقض حقوق بشر در سایر نقاط تلقی کنند. شورای امنیت سازمان ملل متحد، به عنوان نمونه، اعمالی را مانند تحریم‌های اقتصادی در آفریقا، مداخله نظامی در سومالی و حملات مسلحانه در بوسنی، جهت پایان دادن به نقض حقوق بشر تجویز کرده است. در ادامه خصیصه‌های دولت ناتوان را مورد بررسی قرار می‌دهیم که در چهار مقوله جای می‌گیرند.

۱-۲-۱- سرریز شدن

سه ویژگی خارجی را می‌توان برای دولت ناتوان متصور شد: اولین ویژگی را می‌توان به عنوان «سرریز شدن» (Kretjen, op. cit., p. 89) نام برد. دولت ناتوان سیل‌های خروشان از آوارگان را در مرزهای بین‌المللی ایجاد می‌کند. اغلب درک عظمت این مسئله دشوار است.

درگیری‌های شدید در داخل دولت ناتوان ممکن است به دولت‌های منطقه نیز سرایت کند. این درگیری‌ها به‌طور کلی نتایج وخیمی را برای وضعیّت‌های بشردوستانه و ثبات منطقه در بر دارد. تاریخ سیرالئون و لیبیا به وسیله عملیّات نظامی بین‌مرزی به هم پیوند خورده است که معمولاً عکس‌العمل‌هایی از سوی دولتی که در ابتدا آغازگر عملیّات بود در پی داشت. وضعیّت فروپاشیدگی شدید جمهوری دموکراتیک کنگو، منطقه عظیمی از آفریقای مرکزی و جنوبی را تحت الشعاع قرار داده بود. زیمباوه، آنگولا، نامیبیا، اوگاندا و رواندا اغلب در درگیری‌های کنگو (همچنین در بهره‌برداری از منابع مهم طبیعی) درگیر بودند. سرایت درگیری‌های شدید به دولت‌های همسایه بُعد جدیدی را به جنگ‌های آفریقا افزود، که تاریخ نسبتاً سرشاری از درگیری‌های داخلی دارد.

قبل از دسامبر ۲۰۰۹ سازمان ملل متحد گزارشی داد که ۱.۵۵ میلیون سومالیایی در داخل کشور بی‌خانمان هستند. در گزارش اکتبر سال ۲۰۰۹ شورای امنیت در مورد سومالی، وضعیّت آوارگان سومالی را به عنوان بدترین حالت آن در طول بیست سال توصیف کرده است. صدها نفر از هزاران سومالیایی در اردوگاه‌های آوارگان در کشورهای همسایه، کنیا و یمن، زندگی می‌کنند.^۱

۱-۲-۲- عدم قابلیت در برقراری روابط بین‌المللی

ویژگی دوّم دولت‌های ناتوان این است که قابلیت برقراری روابط بین‌المللی دولت ناتوان تحت تأثیر قرار گرفته است. این قابلیت به خاطر زوال واقعی حکومت دولت ناتوان شدیداً از دست می‌رود. همان‌طور که در سومالی به علّت نبود یک عاملی، که مشخصاً مسئول باشد، اداره و ایجاد روابط دو یا چند جانبه بین‌المللی را کاملاً بغرنج کرده بود. هم دولت‌ها و هم سازمان‌های بین‌المللی، علی‌الاصول تعیین هم‌تای سیاسی به منظور برقراری رابطه در دولت ناتوان را امری دشوار می‌دانند. بی‌کفایتی دولت ناتوان برای برقراری ارتباط با دیگر دولت‌ها به خاطر پیوستگی بین کارآمدی و مسئولیّت اهمیّت دارد.

قابلیت تقلیل یافته دولت ناتوان جهت برقراری ارتباط با دیگر دولت - کشورها برخی بررسی‌ها با ماهیّت اساسی‌تر را می‌طلبد. اول، از آنجا که قابلیت تلفیقی از شروط استقلال و

1. <http://www.cnn.com/2009/WORLD/africa/09/03/somalia.refugee.conditions/>; Some 74,000 Africans Cross Gulf if Adan to Yemen in Record-Breaking Year, UNHCR, Dec. 18, 2009, available at <http://www.unhcr.org/4b2bac179.html>. 15/08/2011.

حکومت است، (Crawford, 1979, pp. 47- 8). این قابلیت تقلیل یافته باید این گونه فرض شود که استقلال دولت را متأثر می کند. با این حقیقت مفروض که دولت های ناتوان تاکنون بدون هیچ استثنایی به حیات خود ادامه داده اند، باید پذیرفت که اگرچه استقلال مادی دولت متأثر شده است، یا شاید کاملاً از بین رفته باشد، اما استقلال صوری آن به معنای جدایی ساختاری به قوت خود باقی است. ظاهراً وجود دولت ناتوان کاملاً به حالت صوری استقلال بستگی دارد.

واضح است که این استنباط رسمی-حقوقی از استقلال با مفهوم جامعه شناختی دولت، که حکومت کارآمد و انحصار استفاده مشروع از زور را به عنوان شرطی لازم و ضروری برای دولت بودن تلقی می کند، مغایرت دارد. از نقطه نظر جامعه شناختی حکومت اسمی و عدم انحصار استفاده از زور سرانجام منجر به اضمحلال دولت می شود. از این نقطه نظر دولت بدون استقلال مادی لازم نمی تواند وجود داشته باشد.

دیدگاه اخلاقی-هنجاری نسبت به نظم و حقوق بین الملل استقلال مادی را با حق قانونی-رسمی تعیین سرنوشت جایگزین می کند. اصولاً این همان چیزی است که دولت ناتوان را قادر می کند به منزله یک دولت باقی بماند. این امر ماهیت مسلم استقلال را به منزله وضعیتی قانونی-رسمی، که لازمه دولت به منزله نهاد کارآمد نظم حقوقی بین المللی در حقوق بین الملل معاصر مفروض است، مهم جلوه می دهد (همچنین به طور ضمنی ماهیت مسلم عناصر مرتبط آن یعنی حکومت و اهلیت برقراری ارتباط با دیگر دولت ها). به علاوه ویژگی قانونی-رسمی استقلال اهمیت اساسی عامل خارجی شناسایی استمرار دولت (ناتوان) را علی رغم فقدان ویژگی های داخلی اساسی نشان می دهد.

دوم، از آنجا که استقلال صوری صلاحیت برقراری با دیگر دولت ها را ایجاد نمی کند (Dugard, L. Bethlehem, Plessis, 2007, p. 84). حکومت اسمی برابر است با کنترل سیاسی کاملاً از دست رفته و فقدان یک عامل مسئول، قابلیت دولت ناتوان به منظور ایفای تعهدات بین المللی تحلیل رفته است. فروپاشیدگی دولت یک مشکل اساسی را برای مسئله مسئولیت دولت که فی الذاته، با ویژگی هنجاری حقوق (بین الملل) مغایرت دارد ایجاد می کند. (Kreijen, op. cit., p 97). اگرچه وجود یا اعتبار قوانین حقوقی ممکن است به طور مستقیم تهدید نشوند، اما دولت ناتوان از خصیصه هنجاری خود دوری نمی جوید؛ فروپاشیدگی دولت تهدیدی را متوجه کارآیی حقوق بین الملل می کند.

مسئله اصلی که رخ می‌نمایاند مسئله کارآمدی است. فقدان حکومت مقتدر و در نتیجه عدم کنترل مؤثر بر استفاده مشروع از ابزار زور، دولت نمی‌تواند به وظایف و مسئولیت‌های خود جامعه عمل بپوشاند. این مسئله علی‌الخصوص در مورد حمایت از حقوق بشر و نظارت‌های بشردوستانه مشهود است. به خاطر فقدان کنترل‌های قانونگذاری و حکومتی اجرایی و همچنین فقدان قدرت اجرایی در اثر از دست دادن انحصار استفاده از زور، لازم‌الاجرا بودن حقوق بشر و حقوق بشردوستانه تا حد زیادی امری باطل و غیرواقعی است. حقوق بشر علی‌الخصوص وجود حاکمیت قانون را، که به نوبه خود به سلطه سرزمینی دولت - در واقع به حاکمیت سرزمینی - بستگی دارد، مسلم فرض می‌کند (Jennings, 2002, pp. 27-44 at p. 41).

اگر به این ویژگی دولت ناتوان صفت کارکردی بدهیم، در این صورت فروپاشی دولت عبارت خواهد بود از فقدان هیئت‌هایی که بتوانند دولت را در سطح بین‌المللی نمایندگی کنند و از دنیای اطراف خود تأثیر پذیرند. اصولاً نهادی که اختیار مذاکره و نمایندگی دولت را داشته باشد وجود ندارد یا اگر وجود داشته باشد غیرقابل اعتماد است (Ibid).

از این دیدگاه دولت علی‌رغم داشتن اهلیت حقوقی برای مقاصد سیاسی، فاقد قدرت لازم برای اجرای آن است. آن چه در اینجا مهم جلوه می‌کند، نبود نمایندگی کارآمد به‌منظور حضور در مجامع بین‌المللی است تا عقده‌ها را منعقد کند و دولت را بدان متعهد کند.

این چالشی حقوقی است که در یک نظام بین‌المللی که براساس حاکمیت دولت‌ها و رضایت آنها استوار است، جوامعی که حکومت‌های کارآمد و مقتدر ندارند پاره‌ای از مسائل برای حقوق و سیاست بین‌الملل ایجاد می‌کند. به لحاظ حقوق بین‌الملل، فقدان حکومت مرکزی یک دولت - کشور، احتمال انعقاد معاهده یا برقراری روابط بین‌المللی سرزمینی یا جمعیتی را به صفر می‌رساند. به لحاظ سیاست بین‌الملل، فروپاشی حکومت مرکزی بدین معنا است که ملت‌ها نمی‌توانند وارد روابط متقابل سودمند با آن سرزمین یا جمعیت شوند (Yoo, op. cit., p. 12). در شبکه‌های تجارت بین‌الملل و موافقت‌نامه‌ها و سازمان‌های محیط زیستی و حقوق بشری مشارکت جویند و در سطح بین‌المللی قادر به انجام تعهدات بین‌المللی نیستند.

۱-۲-۳- ایجاد فجایع حقوق بشری و بشردوستانه

دولت ناتوان به لحاظ خارجی فجایع حقوق بشری را موجب می‌شود. عدم اقتدار دولت ناتوان زیان‌های بزرگی را برای جمعیت شهروندی ایجاد می‌کند که دیگر دولت‌ها تصمیم به مداخله به

منظور برقراری مجدد نظم می‌گیرند. دولت‌های ناتوان باعث بروز خشونت، گرسنگی و اغلب سیل آوارگان می‌شوند که بار سنگینی را بر روی دوش همسایگان آن می‌نهد (Yoo, op. cit., p.10). برای مثال در سال ۱۹۹۳، فروپاشی نهادهای دولتی در سومالی منجر به ظهور گروه‌های مسلح در سرتاسر آن کشور شد که به فقر و گرسنگی انجامید و تقاضا برای کمک‌های بشردوستانه را به دنبال داشت. از سوی دیگر، هائیتی با مسئله‌ای مشابه روبه‌رو شد، که در آن فقدان حکومت مرکزی مقتدر منجر به بحران‌های بشردوستانه شد که آن هم موج‌هایی از آوارگان را روانه ایالات متحده کرد. سازمان ملل در هر دو مورد اجازه‌توسل به زور را جهت کمک به تحویل کمک‌های بشردوستانه داد. هیچ یک از این دولت‌ها به شرایط ثبات سیاسی و اقتصادی نرسیده‌اند. مسائل مشابه دیگر به‌خصوص در آفریقا نشان می‌دهد که دولت‌های ناتوان یکی از عوامل مهم بروز فجایع بشردوستانه است (Ibid).

چالش‌های مربوط به امور بشردوستانه عبارت است از: فقر، بیماری و سیل آوارگان که با عجز دولت روی می‌دهد و از حد بودجه کمک‌های خارجی و منابع بشردوستانه فراتر می‌رود و فشار زیادی را بر آنها وارد می‌کند. (Foreign Secretary Jack Straw, 6 Sep 2002). همچنین مواردی است که فروپاشی نهادهای دولت منجر به درگیری‌های مسلحانه در بین گروه‌های قومی یا مذهبی می‌شود. در یوگسلاوی سابق، از بین رفتن حکومت مرکزی منجر به تجزیه آن به وسیله گروه‌های مختلف، صرب‌ها، کروات‌ها، بوسنی‌ها و کوزوویی‌ها شد که به وسیله دولت کمونیست در کنار هم مانده بودند. تلاش صرب‌ها جهت اعمال کنترل بر تمام سرزمین یوگسلاوی منجر به پاک‌سازی نژادی و بی‌خانمان شدن افراد شد. ژنوسید در روآندا را ممکن است محصولی از فروپاشی اقتدار دولت دانست که در آن ترور رهبر حکومت و فروپاشی حکومت موجب شد تا یک قومیت به گروه دیگر حمله کند و تلاش نماید تا آن را نابود کند (Yoo, op. cit., p.10). همیشه ترس از این وجود دارد که این درگیری‌های داخلی به دولت‌های همسایه - که ممکن است گروه‌های قومی و مذهبی مشابه یا گروه‌هایی متمایل به حمایت از یکی از اطراف درگیری در آنها وجود داشته باشند - سرایت کند. دولت‌های همسایه ممکن است تضعیف شوند یا به خاطر تحت فشار قرار گرفتن نیاز به افزایش تجهیزات نظامی یابند که خود موجب بی‌ثباتی در منطقه می‌شود (D. Fearon & D. Laitin, 2003, p. 13). بحران‌های بشردوستانه در اثر جنگ‌های داخلی، که نتیجه فروپاشی اقتدار دولت است، دولت‌های قدر را وادار به مداخله به منظور پایان دادن به جنگ و ایجاد صلح دائمی می‌کند (Yoo, op. cit., p. 11).

۱-۲-۴- ایجاد مسایل مربوط به امنیت بین‌المللی

ویژگی چهارم دولت ناتوان که در رابطه با امنیت بین‌المللی است و بالأخص بعد از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در کانون توجه قرار گرفته است، این است که دولت ناتوان به عنوان مرکز تربیت افراط‌گرایی و محلی برای گروه‌های سازمان‌یافته تروریستی شناسایی شده‌اند. در صورت فقدان کنترل حکومتی مؤثر، خشونت و فعالیت‌های غیرقانونی اقتصادی (قاچاق مواد مخدر، تسلیحات نظامی و انسان) افزایش می‌یابد. گروه‌های تروریستی و رهبران دولت‌های رذالت‌پیشه دولت را به سمت و سوی آناارشی فراگیر سوق می‌دهند.

دولت‌ها بدون داشتن یک حکومت متمرکز ممکن است به مناطق آناارشیک تبدیل شوند که گروه‌های تروریستی به راحتی می‌توانند منابعی را برای خود ایجاد کنند و به تربیت افراد خود پردازند و پایگاه‌هایی را برای شروع حملات تروریستی ایجاد کنند. به نظر می‌رسد برخی از نواحی یمن به خاطر حکومت مرکزی ضعیف غیرقابل کنترل هستند زیرا گروه‌های تروریستی آن نواحی برای اختفاء خود برگزیده‌اند (Ibid). در افغانستان که تحت کنترل مرکزی شدید طالبان قرار دارد، با این حال فعالیت‌های آزاد القاعده در سرزمین افغانستان مشاهده می‌شود. بنابراین از حکومت مرکزی قانونی انتظار می‌رود که از فعالیت‌های آزاد و در مقیاس زیاد، سازمان‌های تروریستی بین‌المللی در خاک خود ممانعت به عمل آورند. بعد از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، مقامات حکومت ایالات متحده به این باور رسیدند که دولت‌های ناتوان به خاطر پتانسیل بهره‌برداری از سوی گروه‌های تروریستی به عنوان پایگاه خود، تهدید بزرگی برای امنیت ملی آمریکا محسوب می‌شوند. علاوه بر این، گروه‌های تروریستی ممکن است به خاطر فقدان اقتدار حکومتی بازیگران غیر دولتی مبادرت به اشکال دیگری از فعالیت‌های ناخوشایند مانند قاچاق مواد مخدر، قاچاق انسان و پول‌شویی کنند (Yoo, op. cit., p. 11).

طبق اظهارات رییس جمهور اسبق آمریکا، جیمی کارتر، دولت‌های ناتوان می‌توانند مأمونی برای ایدئولوژی‌های تروریستی جوایز پناهگاه و حمایت و محل مناسبی برای قاچاق دارو، پول‌شویی، شیوع بیماری‌های عفونی، فروسایی کنترل‌نشده محیط زیست، سیل عظیم آوارگان و مهاجرت‌های غیرقانونی باشد^۱ (Carter, "The Human Right to peace", 2004). اما باید گفت که چنین ارزیابی‌های هشداردهنده‌ای تصویر نادرستی از دولت‌های ناتوان ارائه می‌دهد و ممکن است به افکار سیاسی بدی در رابطه با دولت‌های ناتوان دامن زند و به نظامی‌گری منجر شود.

1. www.globalendmagazine.com, visited at: 14/04/2011.

به اعتقاد سازمان ملل متحد، صلح و امنیت بین‌المللی به وجود انحصاری دولت‌های مستقل و توانا در جهت کنترل سرزمین‌های خود و در سیاستگذاری برای جمعیت خود و انجام تعهدات بین‌المللی بستگی دارد. دولت‌ها ظاهراً مهم‌ترین وسیله در جهت کنترل یا ممانعت از رفتاری هستند که نظم بین‌المللی و رفاه جهانی و امنیت دیگر دولت‌ها را تهدید می‌کند (Yoo, op cit, p. 2). دولت‌های ناتوان تهدیدی برای صلح و امنیت و ثبات بین‌المللی تلقی می‌شوند. آنها به مانند دستگاهی برای تربیت گروه‌های تروریستی بین‌المللی همچون القاعده عمل می‌کنند (Nguyen, op. cit., p. 5). فقدان اقتدار حکومتی با ثبات آنها را قادر می‌کند تا به محل‌هایی برای نقل و انتقال غیرقانونی مواد مخدر، قاچاق انسان و یا تکثیر تکنولوژی سلاح‌های کشتار جمعی تبدیل شوند. در سومالی، رواندا، هائیتی و یوگسلاوی سابق، دولت‌های ناتوان فجایع مصیبت‌بار حقوق بشری را مرتکب شده‌اند. از پایان جنگ جهانی دوم افراد زیادی به‌خاطر جنگ‌های داخلی در مقایسه با درگیری‌های مسلحانه بین‌المللی کشته شده‌اند، که بسیاری از آنها در دولت‌های ناتوان رخ داده است (Yoo, op. cit.). دولت‌کشورهای ناتوان با ایجاد صدمه به افراد شهروند خود یا با اجازه دادن به تروریست‌ها جهت فعالیت در خاک خود تأثیرات خارجی منفی را در نظام بین‌المللی ایجاد می‌کنند.

۲- رهیافتی عینی در در ماندگی دولت

عدم قابلیت همان ترجمان فروپاشیدگی نهادهای حکومتی و عدم توانایی به‌منظور حفظ انحصار استفاده مشروع از زور است که از دیدگاه تجربی^۱ بی‌محتوایی خاصی را آشکار می‌سازد. این فقدان بنیانی ابزار (قدرت) است. از آنجا که مفهوم جامعه‌شناختی^۲ از دولت بر ابزار تکیه دارد تا اهداف (Jackson, R.H. and Rosberg, C.G., 1982, pp. 2-4). بنابراین دشوار است که

۱. دیدگاه تجربی در خصوص دولت بیانگر این است که دولت بیشتر بر روی جمعیت دائمی و حکومت مؤثر و کارآمد به منزله عناصر شاکله دولت تمرکز می‌کند. جمعیت دائمی به منزله گواه تجربی از جامعه باثبات است که در چارچوب جامعه‌شناختی سیاسی دلالت بر جامعه سیاسی یکپارچه و نظام‌یافته دارای فرهنگ مشترک است. حکومت کارآمد از ارگان‌های اجرایی و قانونگذاری متمرکز تشکیل می‌دهد. ۱. جکسون و روزبرگ ویژگی تجربی را تعبیر دوباره می‌کنند و آن را حکومت مرکزی دارای صلاحیت اعمال کنترل بر سرزمین دولت-کشور و مردم مقیم در آن تلقی می‌کنند.

۲. طبق مفهوم جامعه‌شناختی دولت گروهی جمعی است که صلاحیت قهری و سازمان و تشکیلات دائمی دارد و داعیه انحصاری از زور بر سرزمین و مردم خود و همچنین تمام اعمالی را دارد که در حوزه صلاحیتش روی می‌دهد. از دید جامعه‌شناختی حق انحصاری استفاده مشروع از زور، معیار اصلی دولت بودن است.

بتوان از دیدگاه جامعه‌شناختی - تجربی دولت ناتوان را دولت نامید. ظاهراً، مفهوم جامعه‌شناختی در این مورد حرف آخر را نمی‌زند زیرا از دید حقوق بین‌الملل دولت ناتوان هنوز دولت است. با در نظر گرفتن این واقعیت که مفهوم هنجاری - حقوقی از دولت بر اهداف استوار است تا ابزار (Ibid). بنابراین این مفهوم می‌تواند از فقدان آشکار عنصر تجربی در داخل دولت با تأکید بر جوانب حقوقی آن، به خصوص جدایی قانونی یا استقلال رسمی، اغماض نماید. بنابراین وجود دولت با توجه به مفهوم دولت به منزله نظم هنجاری یا دولت به منزله بخشی از نظم حقوقی بین‌المللی قابل توجیه است (Kreijen, op. cit., p. 98). بنابراین گرایش مفهوم هنجاری - حقوقی از دولت بودن جهت برقراری شرایط معینی مانند حکومت کارآمد است تا این که وجود واقعی آنها را لازم بداند، که طبق تعریف برای مفهوم جامعه‌شناختی - تجربی از دولت بودن غیرممکن به نظر می‌رسد، زیرا آن بر وقایع اجتماعی بستگی دارد که ریشه در واقعیت دارد (Ibid).

اما گرایش دیدگاه حقوقی^۱ جهت مفروض دانستن آن چه ممکن است به لحاظ تجربی نقص و عیب باشد، کاملاً وجود مستمر دولت ناتوان را توجیه نمی‌کند زیرا طرفداران سرسخت دیدگاه حقوقی - فرمالیستی هم هنگام فروپاشی کامل نظم هنجاری و قانونی دولت با مشکل مواجه می‌شوند (Ibid). کلسن نظم حقوقی را با دولت یکی دانسته است (Kelsen, CUP, p. 181). طبق این دیدگاه دولت باید به لحاظ ضرورت منطقی هنگام از بین رفتن نظم حقوقی از بین برود. اما این نتیجه‌گیری مغایرت آشکار با رویه دولت‌ها دارد. بنابراین به نظر می‌رسد که وجود مستمر دولت‌های ناتوان تنها با پذیرفتن این که آثار خارجی معینی جوابگوی استمرار آنها هستند، قابل توجیه باشد. ظاهراً پذیرش این که دولت ناتوان با توجه به جامعه مفروض بین‌المللی از دولت‌های مستقل و حاکم برابر وجود مستمری دارد، منطقی به نظر می‌رسد. بنابراین طبق حقوق بین‌الملل دولت نه تنها بر حسب نظم حقوقی داخلی توصیف نمی‌شود، بلکه با توجه به نظم حقوقی بین‌المللی قابل توجیه است: حق تعیین سرنوشت و برابری به عنوان اصول حقوقی اصلی این نظم از استمرار دولت‌های ناتوان حمایت می‌کند.

۱. طبق دیدگاه حقوقی دولت نظم هنجاری است و به عبارتی دولت مظهر نظم حقوقی داخلی است، پس دولت یک واقعیت حقوقی محض است. دولت صرفاً به منزله نظم هنجاری می‌تواند به صورت الزام‌آوری اعمال اقتدار کند، بالأخص اگر چنین اقتداری حاکم و مستقل قلمداد شود. حاکمیت، به احتمال زیاد، تنها در چارچوب نظم هنجاری روی می‌دهد

بنابراین دیدگاه حقوقی با صرف نظر کردن از عناصر تجربی دولت‌مندی در داخل دولت ناتوان ممکن است فروپاشی دولت را مد نظر قرار دهد. ارزش‌های حقوقی بین‌المللی مانند برابری و حق تعیین سرنوشت، کره زمین را به دولت‌هایی تقسیم کرده است. نکته قابل توجه این است که علی‌رغم پاسخ‌گو نبودن مفهوم تجربی دولت، این تکه‌ها باید به‌عنوان دولت‌ها وجود داشته باشند و عدم وجود آنها، انکار مستقیم ویژگی بنیادی ارزش‌هایی است که نظم بین‌المللی را برقرار می‌کند. بنابراین به نظر می‌رسد قیمتی که باید برای دیدگاه سرسختانه فرمالیستی در خصوص حقوق بین‌الملل و دولت بودن پرداخت، احتمالاً استقرار نظم بین‌المللی به هزینه بی‌نظمی و هرج‌ومرج داخلی باشد (Kreijen, op. cit., p. 99).

باید ذکر کرد گاهی در اثر جنگ داخلی، حکومت کنترل خود را بر مردم و یا بخشی از سرزمین از دست می‌دهد، ولی این امر مانع از ادامه بقای دولت - کشور نیست مگر این که ادامه جنگ‌های داخلی به تجزیه بیانجامد و در اثر شناسایی جامعه بین‌المللی دولت - کشور جدیدی به وجود آید (مانند بنگلادش که از تجزیه پاکستان در سال ۱۹۷۱ تأسیس شد یا جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز و بالتیک که پس از انحلال شوروی به وجود آمدند). (موسی‌زاده، ۱۳۸۳: ۴۱).

نتیجه اینکه هر دولت - کشور باید حکومت مؤثر و کارآمدی داشته باشد تا بتواند با دیگر کشورها رابطه برقرار کند معمولاً این شرط با شدت اعمال نمی‌شود، بنابراین وقتی دولتی به هر علتی به طور موقت قادر به اعمال کنترل بر سرزمین و مردم خود نباشد، از دولت بودن ساقط نمی‌شود (آکهرست، ۱۳۷۲: ۸۵).

نتیجه

تمامی مستعمرات دنیا با جنبش‌های آزادی‌خواهانه و با هدف اعطای آزادی به مردم و تساوی حقوقی تمام ملل در جامعه جدید بین‌الملل استقلال خود را دوباره بازیافتند. استعمار، که رویه قانونی در نظم بین‌المللی قبل از جنگ جهانی دوم بود، با ادعاهای تساوی و تعیین سرنوشت غیرقانونی اعلام شد. برخورداری مردم از حق تعیین سرنوشت و توسعه‌های سیاسی در سازمان ملل متحد منجر به استعمارزدایی در آسیا و آفریقا شد. این آماده‌سازی شتاب‌زده برای کسب استقلال فی‌ذاته موقعیت داخلی و همچنین آمادگی آنها را برای دولت‌بودن نادیده گرفت.

این روند اعطای استقلال به وسیله سازمان ملل متحد تسهیل شد. در قطعنامه ۱۵۱۴ مجمع عمومی سازمان ملل متحد، «ضرورت پایان بخشیدن سریع و بدون قید و بند به استعمار در تمامی اشکال و جوانب آن» اعلام شد. بدین منظور مجمع عمومی اعلام کرد که عدم آمادگی کافی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی یا آموزشی نباید به هیچ عنوان عذری در جهت تأخیر در اعطای استقلال قلمداد شود.

ماهیت روند استعمارزدایی حاکی از این است که معیار سنتی کارآمدی دیگر نمی‌توانست در خصوص موجودیت‌های مدّعی حاکمیت اعمال شود، با این حال، شناسایی دولت‌های جدید نشان داد که معیار سنتی حکومت مؤثر به نفع حق تعیین سرنوشت نادیده گرفته شده است. به هر حال، مفاهیم جدیدی در چارچوب حقوق بین‌الملل معاصر ایجاد شد، با استعمارزدایی نظم حاکم بر روابط بین‌المللی تغییر کرد و دولت‌های جدیدی با ضعف درونی تأسیس شدند. با این وصف، ضعف درونی کشورهای جدیدالتأسیس به خودی خود بیان‌کننده تضعیف مفهوم دولت - کشور در نظم حقوقی جدید نیست، بلکه نشان‌دهنده این واقعیت است که کشورهای نوپا تعهداتی دارند که با عمل به آنها می‌توانند پیشرفت نموده و موقعیت خود را در نظام حقوق بین‌الملل مدرن تثبیت و به تبع آن، به تثبیت جایگاه دولت - کشور بیانجامند، هر چند با عدم پابندی به تعهدات خود ممکن است به سرعت راه زوال را طی کنند. در فرض اخیر، تجلی مفهوم حاکمیت سلبی با عدم کفایت داخلی این دولت‌های ضعیف نوظهور، در نهایت شرایطی را برای فروپاشی شان فراهم می‌کنند. در وضعیتی که کمبود منابع داخلی و فقدان فشارهای خارجی از مهم‌ترین معضلات موجود به شمار می‌رود، دولت‌های ضعیف می‌توانند ناامنی داخلی را برای شهروندانشان به ارمغان آورند. عموماً در چنین وضعیتهایی، بی‌ثباتی سیاسی و درگیری‌های داخلی ضعف دولت را تشدید می‌کند و در نهایت نیز به فروپاشی آنها منجر می‌شود. به همین دلیل است که گفته می‌شود اصطلاح دولت‌های ناتوان، عبارتی ضدّ و نقیض است، زیرا این دولت‌ها در مفهوم واقعی موظف به تأمین مایحتاج و ملزومات شهروندان خود نمی‌باشند. چنین دولت‌هایی حتی قادر به تأمین خدمات سیاسی اساسی و اولیه در قبال شهروندان خود نیز نیستند. آنها در رسیدن به پیشرفت‌های اجتماعی و تأمین صلح و برقراری عدالت؛ به عبارت دیگر در تأمین الزامات یک دولت مدرن، با مشکلاتی اساسی مواجه‌اند. دولت‌های ناتوان ضرورتاً از این نظر ناتوان شده‌اند که قادر به ایفای تعهد خود در جهت تأمین آینده بهتر برای شهروندان خود نیستند و دقیقاً در نقطه مقابل تبدیل به تهدیدی بر جان و زندگی آنها شده‌اند.

بنابراین، بی تردید می‌توان پذیرفت که دولت‌های ناتوان از نقطه نظر حقوق بین‌الملل دچار سوء عملکرد هستند، زیرا آنها کمترین قابلیت را برای ایفای تعهدات خود به عنوان یک پیش فرض بنیادی حقوقی دارا بوده و به سختی می‌توانند در زمره تابعان کارآمد حقوق بین‌الملل به رسمیت شناخته شوند. از این منظر می‌توان گفت که دولت‌های ناتوان با تمام اوصافی که دارند هنوز طبق حقوق بین‌الملل و رویه دولت‌ها، دولت در معنای واقعی محسوب نمی‌شوند و حتی به خاطر عملکرد نادرست، تهدیدی علیه حکومت قانون و صلح و امنیت بین‌المللی بوده و خصیصه هنجاری حقوق بین‌الملل را از بین می‌برند.

منابع

فارسی

- آکهرست، مایکل، کلیات نوین حقوق بین‌الملل، (ترجمه مهراب داراب پور)، چاپ اول، تهران، انتشارات جهان معاصر ۱۳۷۲.
- تقی زاده، زکیه، تحول مقابله با دزدی دریایی از منظر حقوق بین‌الملل، تهران: انتشارات گنج دانش، ۱۳۹۰.
- ضیایی بیگدلی، محمدرضا، حقوق بین‌الملل عمومی، تهران: گنج دانش، ۱۳۸۲.
- فلسفی، هدایت الله، صلح جاویدان و حکومت قانون، تهران: فرهنگ نشر نو: آسیم، ۱۳۸۹.
- قاضی، ابوالفضل، بایسته‌های حقوق اساسی، چاپ بیست و چهارم، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۴.
- موسی زاده، رضا، بایسته‌های حقوق بین‌الملل عمومی، چاپ سوم، نشر میزان، ۱۳۸۳.

انگلیسی

- Carter, Jimmy, 2004, “*The Human Right to Peace*”, *Global Agenda*, available at: www.globalagendamagazine.com, 14/04/2011.
- Crawford, James, *The Creation of States in International Law*, Oxford, Clarendon Press, 1979
- Chomsky, Noam, “*Superpower and Failed States*”:
- <http://www.911review.org/news/superpower-and-failed-states.html>, visited: 12/03/2011
- Council of the European Union, *European Security Strategy: “A Secure Europe in a Better World”* 4 (Dec. 12, 2003)
- Draper, Robert, “*Shattered Somalia, National Geographic*”, 2009, Available at: <http://ngm.nationalgeographic.com/print/2009/09/somalia/draper-text>. Visited at; 20/08/2011
- Dugard, John, Bethlehem, Daniel L., Plessis, Max Du, *International Law: A South African Perspective*, The Netherlands, Kluwer, 2007.
- Fearon, James D. & Laitin, David D., 2003, “*Ethnicity, Insurgency, and Civil War*”, *Am. Poli. Sci. Rev.*, 97.
- Ghali, Boutros Boutros, “*Towards the 21st Century, International Law as a Language For International Relations*”, 1995, Newyork, Documents.
- Holsti, K.J., 1996, “*The State, War and the State of War*”, Cambridge University Press.
- Jackson, R.H. and. Rosberg, C.G., 1982, “*Why Africa’s Weak States Persist: the Empirical and the Juridical in Statehood*”, *World Pol* 1-24, *Vol. 35, No. 11*. Available at:
- <http://www.jstor.org/stable/2010277>, <http://www.ejil.org/pdfs/9/3/664.pdf>, visited 20/08/2011
- Kelsen, H., 2002, “*General Theory of Law and State*”, (Translated by Anders Wedberg), Cambridge University Press.
- Kreijen, Gerard, 2004, “*State Failure, Sovereignty and Effectiveness*”, The Netherlands, Martinus Nijhoff Publishers.
- Leitenberg, Milton, 2006, “*Deaths in Wars and Conflicts between 1945 and 2000*”, at 9, available at:
- http://www.cissm.umd.edu/papers/files/deathswarsconflictsjune52_006.pdf, visited 15/08/2011
- McGreal, C., 2001, “*A People Persecuted by Killers on All Sides of a Bloody War*”, *The Guardian*. Available at: <http://www.guardian.co.uk/world/2001/jul/31/chrismcgreal>, visited 14/04/2011.

- Nguyen, Minh, 2005, “*The Question of ‘Failed States’*”, *Uniya*, March, available at: <http://www.ssrn.com>, visited at: 11/03/2011.
- RICE , SUSAN E. “*The new National Security Strategy*” Available at: <Http://www.brooking.du/comm/policybriefs/pb11.html>, visited at: 12/03/2011
- Rotberg, I., Robert, 2002, “*The New Nature of Nation-State Failure*”, 25 *Washington Quarterly*.
- Rotberg, I, Robert, 2004, “*When States Fail: Causes and Consequences*”, New Jersey, Princeton University Press.
- Schmalenbach, Kristen 2009, “*Preventing and Rebuilding Failed States, A Wiser Century?*” (Judicial Dispute Settlement, Disarmament and the Laws of War 100 Years after the Second Hague Peace Conference), T. Giegerich, ed, University of Graz - Faculty of Law. Available at: <http://www.ssrn.com/abstract=1471882>, visited 11/03/2011
- Straw, Jack, “*Failed and Failing States, Speech given at the European Research Institute*”, University of Birmingham, 6 Sep 2002, at www.eri.bham.ac.uk/seminars/jstraw060902.pdf. Visited at: 14/04/2011
- Thürer, D., 1999, “*The Failed State and International Law*”, *Int'l Rev Red Cross* 81.
- U.N. Secretary-General, “*In Larger Freedom: Towards Development, Security, and Human Rights for All*”, U.N. Doc. A/59/2005 (Mar. 21, 2005).
- Yoo, John, 2011, “*Fixing Failed States*”, *California Law Review, Inc.*, a California Nonprofit Corporation California Law Review Februar.
- <http://www.cnn.com/2009/WORLD/africa/09/03/somalia.refugee.conditions/>